

کنید و آنها را به نقاط تبعید بفرستید ، و همچنین دستورات لازم در این مورد
بمردم بدهید.

وزیر داخله - طلعت.»

«الحاقی - رئیس پلیس را در این باره ملاقات کنید:

نماینده کمیته تبعیدات کل - مصطفی عبدالخالق - حاکم کل»

«به حکومت حلب

۲۱ سپتامبر ۱۹۱۵ - نیازی به دارالایتام نیست. وقت اینکه دستخوش
احساسات شویم و غذا به یتیمان بدهیم و عسر آنها را طولانی تر سازیم ، نیست.
آنها را به بیابان بفرستید و مراتب را با اطلاع ما برسانید.

وزیر داخله - طلعت.»

« به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۳۱)

۲۶ نوامبر ۱۹۱۵ - در دارالایتام بیش از چهارصد کودک وجود داشت.
آنها بکاروانها ملحق خواهند شد و به محل های تبعید اعزام می شوند.
عبدالاحد نوری.»

«به حکومت حلب.

۱۵ ژانویه ۱۹۱۶ - از قرار مسوع بعضی از دارالایتام هائی که اخیراً باز
شده اند ، کودکان نارمنی را نیز می پذیرند . خواه این امر در اثر عدم اطلاع از
نیت واقعی ما باشد و خواه بخاطر اهانت باین هدفها ، بهر حال دولت غذا دادن
به این قبیل کودکان یا هراقدام دیگری را که بمنظور تمدید زندگی آنان باشد ،
بمنزله عملی کاملاً مغایر نیت خود تلقی می کند، زیرا بقای این کودکان را زبان آور
می داند . توصیه می کنم که چنین کودکانی نباید در دارالایتامها پذیرفته شوند،
و هیچگونه کوششی نیز، بمنظور تأسیس دارالایتامهای مخصوص برای آنها
نباید بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.»

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۳۰)

فقط آن ایتمی را که شکنجه هائی را که والدینشان دستخوش آن شده اند

توانند بیاد آورند، جمع آوری و نگهداری کنید. بقیه را با کاروانها روانه‌سازید. وزیر داخله - طلعت.»

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب به حکومت حلب (شماره ۸۵۳) ۲۳ ژانویه ۱۹۱۶ - در زمانیکه هزاران پناهندهٔ مسلمان و زنان بیوهٔ شهدای ما نیازمند خوراک و حفاظت هستند، مصلحت نیست که با غذا دادن به کودکانی که از آرامنه بر جای مانده‌اند و جز ایجاد مزاحمت در آینده به هیچ کاری نخواهند خورد، متحمل مخارج زائده‌ش. لازم است که این کودکان به ولایت شما باز گردانده شوند و با کاروانها به نقاط تبعید خود روانه گردند. آشنائی هم که تاکنون نگاهداری شده‌اند، طبق دستورات قبلی ماباید به سیواس اعزام شوند. وزیر داخله - طلعت.»^۲

«به کمیته کل امور تبعیدات (شماره ۶۳) -

با ادامه تبعیدات نام - طی سرمای شدید - به مقصدشان، آرامش ابدی آنان را تضمین می‌کنیم، در نتیجه از شما تقاضا داریم مبلغی را که از شما خواسته‌ایم برایمان ارسال دارید.»
«به حکومت حلب.»

کودکان ارمنی را که وزارت جنگ توسط مقامات نظامی جمع‌آوری کرده و تحت مراقبت قرار داده است، تحویل بگیرید. آنها را به بهانه اینکه باید تحت مراقبت کمیته تبعیدات قرار گیرند، دورسازید، تا ایجاد سوءظن نکنند نابودشان کنید و گزارش دهید. - وزیر داخله - طلعت»^۲

جالب این است که طلعت‌پاشا، خود به «جنایت» اعتراف می‌کند. ظاهراً، کار دیگر از پنهانکاری گذشته است. در این سند که نعیمیگ عرضه می‌کند، لفظ «جنایت» و عنوان «ارامنه» رسماً جای «عملیات تبعید» و «آنها» یا «بعضی‌ها» را گرفته است. به بقیه خاطرات نعیمیگ و اسناد ادامه می‌دهیم:

«تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۴۴)

۳ اکتوبر ۱۹۱۵ - علت آنکه چرا «درزور» بعنوان محل تبعید در نظر

۱ - عثمانیها سربازانشان را که در جنگ کشته می‌شدند «شهدای می‌نامیدند»
۲ - فتوکپی، از روی دستخط اصلی - فتوکپی شماره ۴ - خاطرات نعیمیگ
۳ - خاطرات نعیمیگ - ص ۶۳

۵۰

داختر نظر زجهان سنگ کج اوله شسته فایه و ۱۰۵۴
زوردر ستره دی تفرقه ناله مورانه

تختای جلیله و نیکو بکار هم نکره جریه و کله از ایسه و ایام و از ای
مورده ایسه آینه بنه مفرته نه بنه برکت تولید انتر بر جک اوله
زایم ایسه مده و نرکان خضیه سنه ایسه ای بکره مده و نرکان
ایسه ای موفقه دهمه - کولکون سوختان قلم (سینه و خضیه) فایه
و کله ی بینه - ایسه ای لکه و اوله نرکان ده بنه ناله ایسه و کولکون اوله

دختران
کج جیه مورده / ایسه و ناله
ناله و ناله
مورده و ناله

سند شماره سه تلگراف ۸۵۴ : مصلحت نیست کودکان گرسنه ارامنه را غذا بدهید

گرفته شده، در حکم محرمانه شماره ۱۸۴۳ مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۵ توضیح داده شده است. چون کلیه عملیاتی که قرار است توسط جمعیت طول راه علیه ارامنه بعمل آید، بمنظور نهائی دولت خدمت خواهد کرد، بنابراین نیازی به اقدامات قضائی در این مورد نخواهد بود. برای حکومتی «زور» و «اورفا» هم تعلیمات لازم صادر شده است.

وزیر داخله - طلعت^۱

طبیعی است، بهر حال اینگونه جنایات، عکس‌العملیاتی - اگر نه بصورت مقاومت، لاقلاً بشکل شکایت - خواهد داشت - اما دستگاه حاکمه عثمانی عاقل - تراز آنست که بگذارد اینگونه شکایتها به مقاماتی غیر از سازمانهای خودی تسلیم شود. با این منطبق گرفتن شکایات مسئله‌ای است، و رسیدگی با آنها مسئله‌ای دیگر ... باید شکایات را «گرفت»، اما بی هیچ توجهی بایگانی کرد. حسن اینکار آنست که در آینده اگر پرسشهایی شده که چرا هیچکس به این تبعیدها اعتراض نکرده است، چند نامه مورد نظر را ارائه دهند. خاطرات نعیم بیگ در این زمینه خواندنی است با اسناد و مدارکی که ارائه میدهد :

«تلگراف رمز از وزارت داخله خطاب بحکومت حلب (شماره ۷۴۵) - ۹ دسامبر ۱۹۱۵ - قبول تلگرافی که توسط ارامنه بدوائر حکومتی فرستاده می شود و علیه رفتاری که نسبت با آنان انجام می گیرد شکایت می کنند - اشکالی ندارد . ولی رسیدگی با آنها اتلاف وقت خواهد بود . با نهایتیکه اعتراض دارند بگوئید، که وقتی که به محل تبعیدشان رسیدند، آنوقت بادعای حقوق از دست رفته شان بپردازند .

وزیر داخله - طلعت^۲

پس از قتل عام گروهی زنان، مردان و کودکان ارمنی همه را نابود کنید ! انتظار می رفت که این موج عظیم جنایت فرو بنشیند . اما چنانکه گفتیم هدف عثمانی از یکسو قلع و قمع همه اقلیتهای موجود در امپراطوری بود و عثمانیان می گفتند : جز خود ما هیچکس در این سرزمین حق حیات ندارد . و از سوی دیگر شهوت خونریزی و آدمکشی

۱ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۶۵
۲ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۵۶

همراه با حس انتقام ، کینه‌توزی و حسادت که مرتباً از طرف دولت و جمعیت «اتحاد و ترقی» بدان دامن زده می‌شود ، آنچنان در وجود فرد فرد عثمانیان ریشه دوانیده بود ، که شاید اگر خود دولت نیز تغییر عقیده می‌داد ، بازهم قادر به کنترل مردمی که به قتل و کشتار و تجاوز بنوامیس زنان و دختران ارمنی عادت کرده و از چپاول ثروت و اموال آنان بنوائی رسیده بودند، نمی‌بود .

اما دولت عثمانی نیز هرگز در اندیشه تغییر سیاست نژادی خود نبود . زیرا از چند جهت از این قتل‌عام سود جسته بود، که مهمترین آنها تهییج مردم و انحراف اذهان آنان از شرکت عثمانی در جنگ بود .

از طرف دیگر چنانکه گفتیم عکس‌العمل پاره‌ای دولتهای مسیحی و تلاش و پی‌گیری آنان برای برملا ساختن جنایات و روشن کردن اذهان جهانیان ، دولت عثمانی را بیش از پیش به تسریع در کار و پایان دادن هرچه زودتر آن برانگیخت .

هنوز در گوشه و کنار امپراطوری تنی چند از ارمنیان زنده مانده بودند. مثلاً گروهی که از بیم جان مذهب خود را ترک گفته و اسلام آورده بودند. اینان نه فقط طبق نص صریح قرآن - کتاب آسانی همه مسلمانان جهان از جمله خود عثمانیها که بیشتر از همه آنها سنگ دین را به سینه می‌زدند - باید جان و ناموسشان در پناه مذهب از هرگونه تجاوزی محفوظ می‌ماند ، بلکه طبق قوانین رسمی مملکت نیز ، اینگونه افراد در پناه قانون قرار داشتند. همچنین گروهی دیگر که در ارتش عثمانی خدمت می‌کردند و سینه‌های خود را در راه پیروزی این سرزمین هدف شمشیر و گلوله‌های دشمنان عثمانی کرده و جمعی از آنان بدرجات افسری نیز رسیده بودند.

اکنون پس از قلع و قمع همه افراد ، توجه دولت و جمعیت متوجه این گروه شده بود. چه کسانی که اسلام آورده بودند ، چه آنها که در ارتش خدمت می‌کردند ، می‌توانستند پرده از راز جنایتی که بر قوم و نژادشان گذشته بود، بردارند . با این مقدمات بود که فرمانهای صریح بعدی بدین شرح صادر شد:

«همه را نابود کنید!»

و برای اینکه کارها هرچه زودتر فیصله یابد، با قاطعیت دستور داده شد، هر کدام از عوامل دولتی و مجریان امر که اندکی ترحم از خود نشان دهند ، باید

تحت تعقیب قرار گرفته و شدت مجازات شوند. در این فرامین دیگر پرده- پوشیهای گذشته وجود ندارد، بلکه رسماً عناوین «جنایت» و «بیرحمی» و «نهایت خشونت» بکار برده می شود. www.golshan.com

همزمان با این کوشش نهائی و «عملی»، برای پاک کردن سراسر عثمانی، از وجود حتی یکنفرارمنی، تلاش وسیعی نیز، برای ایجادزمینه «فکری»، تشویق و ترغیب هرچه بیشتر مردم بخشونت و وحشیگری و مجاب کردن افکار عمومی جهانیان آغاز شد. دولت و جمعیت، باید بنحوی ثابت می کردند که وجود ارامنه، موجودیت عثمانی را تهدید می کند. برای اینکار جعل اخبار و گزارشهای بی اساس، کشف به اصطلاح اسلحه و اقدامات دیگر لازم بنظر می رسید و دولت عثمانی بی درنگ دست باینکار زد، که در این بخش از یادداشتهای نعیم بیگ خواهیم خواند:

«به حکومت حلب.

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۵ - از ابتدا به شما ابلاغ شده بود که دولت بدستور جمعیت «کمیته اتحاد»^۱ تصمیم دارد کلیه ارامنه ای را که در ترکیه بسر می برند کاملاً نابود سازد. آن کسانی که با این حکم و تصمیم مخالفت دارند نمی توانند برمسند ادارات امپراطوری باقی بمانند. بزندگی آنها (ارامنه) باید با اقدامات متخذه - هر چند جنایتکارانه هم که باشد - پایان داده شود، و هیچگونه توجهی به سن یا جنس آنها و یا بیم از وسوسه وجدان نباید وجود داشته باشد.

وزیر داخله - طلعت»^۲

۱ - کمیته ای که در این تلگراف به آن اشاره شده است، فعالیتش را بهمجا گسترش داد و سراسر انجمن با انتشار مجلد قطوری پرداخت که در آن سعی کرده است با مضحک ترین دروغها ثابت کند که ارامنه واقعاً وجود امپراطوری عثمانی را مورد تهدید و در معرض خطر قرار داده بودند و در نتیجه دولت مجبور بوده است آنها را «تعمید» کند. قوی ترین مدارکی که در این کتاب وجود دارد عبارات است از عکس سلاحيائی که از ارامنه جمع آوری شده. و در میان آنها عکس بسپهائی که در ولایات مجاور قسطنطنیه پیدا شده بی چشم می خورد. این بسپه ها یا همکاری کمیته اتحاد توسط حزب ازمنسی معروف به «دانشاکوتیوگانس» تهیه شده بود، تا در صورتیکه عکس العملی در ترکیه بوقوع پیوندد - همانطور که کمی پس از استقرار مشروطیت و تدوین قانون اساسی در ۳۱ مارس ۱۹۰۹ به وقوع پیوست - ارامنه و ترک های جوان قادر باشند دوشادوش یکدیگر علیه مبادرت کنندگان به عکس العمل بیچنگند. ابتدا در آلمان بود که آلبوم هائی توسط دولت عثمانی انتشار یافت تاجرم ارامنه را ثابت کند.

۲ - خاطرات نعیم بیگ - ص ۶۵

گفتیم آنهایی نیز که اسلام می‌آوردند ، باید کشته می‌شدند ، لذا زعمای قوم با این حيله اسلام آوردن افراد را به پایان کار تبعید موكول می‌کردند :
 «به حکومت حلب (شماره ۷۶۲) -

پاسخ تلگراف ۲ دسامبر ۱۹۱۵
 بتاريخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۵ - بآنهايکيه می‌خواهند با گرویدن باسلام جان خود را نجات دهند ، ابلاغ کنید که باید وقتی به محل تبعید رسیدند مسلمان شوند.

وزیر داخله - طلعت.»
 و چون هیچیک از تبعیدی‌ها هرگز بیایان راه نمی‌رسیدند ، قضیه بخودی‌خود منتفی می‌شد.
 «به حکومت حلب.

۳ فوریه ۱۹۱۶ - کمیته‌ای که تحت نظر مصطفی نائل افندی به اورفا فرستاده شده ، پس از آنکه وظائفش را در رسیدگی و کسب اوراق و اسناد مربوط بافکار و اعمال آشوبگرانه ارامنه انجام داد ، در شهرهای عینتاب و سیلیس که در ولایات شماسه به تحقیقات خواهد پرداخت. در نتیجه تعلیمات محرمانه‌ای به نواحی مربوطه ارسال دارید تا برای تسهیل مساعی آنها و تضمین موفقیتشان اقدامات لازم بعمل آید.

وزیر داخله - طلعت.»
 «تلگراف رمز از وزارت داخله به حکومت حلب (شماره ۵۶۳) -
 ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۵ - برای ارسال اوراقی که با دستور محرمانه تقاضا شده است ظرف يك هفته آماده شوید.

وزیر داخله - طلعت.»
 این تلگراف رمز از وزارت جنگ بکلیه افسران فرمانده قشون ارسال شده است :

«۲۷ فوریه ۱۹۱۸ - دولت امپراطوری با توجه به مقتضیات کنونی حکمی برای قلع و قمع کلیه افراد نژاد ارمنی صادر کرده است. درباره آنها عملیات ذیل باید اجرا گردد :

- ۱ - کلیه ارامنه‌ای که در این کشور هستند و اتباع عثمانی بشمار می‌روند از پنج ساله به بالا ، باید از شهرها بیرون برده شوند و سلاخی گردند.
- ۲ - کلیه ارامنه‌ای که در قشون امپراطوری خدمت می‌کنند ، باید از فوج - های خودشان بدون تعرض و ایجاد مزاحمت جدا شوند ، و در اماکن خلوت ، دور از انظار مردم تیرباران شوند.
- ۳ - افسران ارمنی قشون باید در سربازخانه‌هایی که بفوج آنها تعلق دارد ، تا صدور دستورات ثانوی زندانی شوند.

چهل و هشت ساعت پس از آنکه این احکام بفرماندهان هر فوج مخابره شود ، حکم خاصی برای اجرای آنها صادر خواهد شد. برای اجرای این احکام به هیچ عملی جز آنچه ضروری باشد نباید دست بزنید.

نماینده فرماندهی عالی و وزیر جنگ - انور .»
تلگرافات رسمی که به انتشار متن آنها مبادرت ورزیدیم قضیه را هم اکنون بسیار روشن ساخته است. احکامی که مرتباً از قسطنطنیه صادر می‌شد و مبنی بر آزاد گذاشتن جنایات در مسیر ارامنه تبعیدی علیه جان آنان و عدم مبادرت به مجازات مرتکبین و حتی حاکی از تشویق و حمایت از جنایتکاران بود ، این واقعیت را مسلم می‌ساخت که آنچه اصولاً بحساب نمی‌آید ، جان این مردم بیگناه اعم از زن و مرد و کودک است.

حتی پاره‌ای از عوامل عثمانی مانند آنهاییکه در زمان فرمانروائی سلطان حمید دوم از شرکت در قتل‌عام‌ها استنکاف ورزیده و در بعضی نقاط در مقام حمایت از همسایگان ارمنی خود برآمده بودند نیز ، در کمال شوق از طرح قلع و قمع ارامنه استقبال کردند. «اتحاد» حتی ذهن آن قبیل عوامل را نیز مسموم ساخته و موفق شده بود غریزه قتل و غارت را در کلیه عثمانی‌ها و کردها بیدار سازد.

نعم بیگ در خاطرات خود می‌نویسد : «جنگ تازه شروع شده بود که گرسنگی و بینوائی در عثمانی - که هم اکنون ضعیف و فاقد وحدت شده بود چهره خود را نشان داد. لازم بود شکم مردم را سیر کنند و آنانرا بفریبند و این امر تنها به وسیله پول و اموالی که ارامنه پشت سر می‌گذاشتند امکان پذیر بود. اینک در ولایات ارض روم ، بیتلیس ، دیاربکر ، معموره العزیز ،

و سیواس ، قتل و غارت ارامنه آغاز شده بود. این اشتغال باعث می شد که مردم را از هر فکر دیگری باز دارد. فکر مردم سوریه و بین النهرین را نیز می بایست مشغول و منحرف ساخت. جاده ها و دشت های بین النهرین و بیابان های سوریه پر از ارامنه بود. ثروت سرشاری که ارامنه طی قرن ها کسب و کار شرافتمندانه گرد آورده بودند غصب شد. آنچه هم که همراه ارامنه باقی مانده بود ، می بایست در آن بیابان ها از دست بدهند ، چون ساکنان اطراف بیابانها مطلع شده بودند که ارامنه بعنوان قربانی بطرف آنها گسیل گشته اند ، آنها ابتدا به حملات کوچک می پرداختند ، ولی چون به سیاست دولت پی بردند جری تر شدند و علناً به قتل و غارت ارامنه تبعیدی پرداختند.

کمیته اتحاد ، مردم عثمانی ، و کلیه نفوس تابع امپراطوری عثمانی ، در این جنایت دست داشتند.

کمال بیگ هنگام تبعیدها حاکم یوزقاتا بود. وی یکی از مخوف ترین قتل عام های آن منطقه را ترتیب داد. پس از آنکه سربازان «متفق» وارد قسطنطنیه شدند ، دادگاه نظامی ویرا محکوم به مرگ کرد و بدار آویخت. مردم عثمانی علیه این مجازات تظاهرات عظیمی برپا کردند و از اینکه مردی را که کاری جز کشت و کشتار انجام نداده و قریب شصت هزار تن را از دم تیغ هلاکت گذرانده بود «شهید» بخوانند ، شرم نمی کردند.

مردم عثمانی هنگامی که اعضای کمیته اتحاد محاکمه می شدند نیز همین عمل را انجام دادند. این محاکمه بجای آنکه اجرای عدالت باشد ، صرفاً یک حیل سیاسی بود. دولت معاصر عثمانی فقط می خواست گرد و خاکی در برابر انظار اروپا برپا کند. ولی فشار مردم عثمانی بزودی آنان را وادار ساخت که باین صحنه سازی پایان دهند و محاکمات بدون نتیجه متوقف شد.

به سخنانی که یکنفر از اتباع خود عثمانی در این مورد گفته است گوش دهیم : «در آغاز سال حاضر ، هنگامی که محاکمه چند جنایت دست دوم در قسطنطنیه شروع شده بود ، یک روزنامه عثمانی موسوم به «صبح» مقاله ای بامضای علی کمال بیگ سردبیر خود انتشار داد که این محاکمه را صحنه سازی دانسته و درباره صحت آن شک کرده بود ، و آنچه وی در این باره نوشت نه

فقط سند محکومیت کمیته اتحاد و دولت عثمانی بود ، بلکه در واقع دلیل محکومیت همه مردم امپراطوری محسوب می‌شد.

علی کمال بیگ^۱ می‌نویسد :

«ما اطمینان داریم آنهاییکه می‌دانند چگونه وجدانا و بدون تعصب و تبعیض قضاوت کنند ، به نفع ما حکم خواهند داد. حقایق این دعوی چیست ؟ چهار پنج سال پیش يك جنایت جهانی و منحصر بفرد در تاریخ ، در کشور ما بوقوع پیوست. با در نظر گرفتن وسعت دامنه و عظمت فوق‌العاده این جنایت، معلوم می‌شود که ارتکاب بآن از عهده چهار پنج نفر ساخته نبود و بلکه شرکت و مبادرت صدها هزار نفر را الزام‌پذیر می‌ساخت. اگر قربانیان بجای آنکه ششصد هزار نفر باشند سیصد هزار نفر بودند - و اگر حتی دویست هزار نفر و یا یکصد هزار نفر هم که بودند بازهم صد پانصد ، و حتی هزار نفر جانی از عهده قتل و نابودی این همه افراد بر نمی‌آمدند. هم‌اکنون این امر مسلم شده است که این جنایت توسط «مرکز کل اتحاد» طراحی و مقرر شده است. پس از آنکه برنامه جنایت توسط عده خاصی کشیده می‌شد ، بدست حکام کل و حکومت‌ها - یعنی توسط مأموران دولتی ، توسط پلیس و توسط مردم ، بمرحله اجرا درمی‌آمد. اکنون آیا اهانت به عدالت نیست که از طرفی عده کثیری از جانین بزرگ و کوچک آزاد گذاشته شوند ، و از طرف دیگر فقط حکام کل دیار بکر ، سیواس و خارپوط (که بهر صورت محاکمه نشده‌اند) و چند مأمور زیر دست توقیف باشند؟»^۲

مشاهدات يك ایرانی

«نعیم بیگ» با نقل این جملات از سرمقاله «علی کمال بیگ» - در روزنامه «صبح» به یادداشت‌های خود پایان می‌دهد. اما سخن ما درباره این جنایت وسیع و دامنه‌دار، در اینجا به انجام نمی‌رسد. بی‌تردید، وقتی قتل‌عامی با دامنه‌ای این چنین وسیع، در سرزمینی پهناور چون امپراطوری عثمانی صورت گیرد، باوجود

۱ - علی کمال بیگ هنگام نگارش این مقاله وزیر داخله بود .

۲ - روزنامه «صبح» - مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۱۹.

همه احتیاطهای مقامات دولتی، نمی‌تواند از دید ناظران خارجی پوشیده بماند. کمیته امریکائی تحقیق پیرامون قتل عام ارامنه عثمانی، بررسی آرنولد-توین بی و مطالب... تدوین کننده و مترجم یادداشتهای نعیمیگ نیز بیشتر بر همین مشاهدات متکی است. اما در این مورد خاص و در متن نامه فارسی کتاب قتل عام ارامنه (کتابی که اینک در دست شماست) شهادت یک ناظر عینی را ارائه می‌دهیم، که هیچکس را در صحت و دقت نظرش تردید نیست و این خود، یکی از برتریها و وجوه تمایز نسخه فارسی این کتاب، بر همه کتب و آثار دیگری است، که بزبانهای مختلف درباره این فاجعه نگاشته شده‌است.

«سید محمدعلی جمال‌زاده» نویسنده نامدار ایرانی و ابداع کننده قصه‌نویسی نوین فارسی، که کتابهای یکی بود یکی نبود، دارالمجانین، راه آب‌نامه، و... او همواره سرمشقی آموزنده برای نویسندگان جوان خواهد بود، درست در روزهایی که ارمینان عثمانی در بیابانها آواره شده و غفرت مرگ‌برفراز سرشان پروبال می‌زد، از این سرزمین مرگ و جنایت گذشت.

وی آنچه را که شخصاً شاهد و ناظر بوده است، زیر عنوان «مشاهدات شخصی من در جنگ جهانی اول» برشته تحریر کشیده است. نویسنده پس از اینکه تأکید می‌کند «آنچه در این گفتار آمده، همه چیزها و وقایعی است که نویسنده بشخصه شاهد و ناظر آن بوده و بچشم خود دیده است» درباره‌انگیزه سفر خود مینویسد:

«در اوایل نخستین جنگ جهانی، راقم این سطور جوان بود و به‌مأموریت از طرف کمیته ملیون ایرانی ساکن برلن بریاست شادروان سیدحسن تقی‌زاده از طریق ترکیه به بغداد می‌رفت. در آن تاریخ حکومت کشور عثمانی با جوانان ترک بود و ترکیه (یا عثمانی) هر چند با آلمان متحد گردیده و برضد دشمنان آلمان می‌جنگید، ولی نسبت به مملکت ما ایران نظر دوستانه‌ای نداشت و چنان می‌نمود که دولت عثمانی می‌خواهد از اوضاع و احوال پریشان و بی‌سروسامانی ایران آنروز استفاده کند و چنانکه مکرر در تاریخ‌مادیده شده است در آب آلوده ماهی بگیرد و برقمستی از خاک ایالات و ولایات مغرب ایران تسلط یابد.» نویسنده پس از ابراز خرسندی از اینکه امروز «در اثر عقل و درایت و

موقع شناسی دو کشور همجوار و مسلمان و دو ملت برادر ایران و ترکیه، اساس سیاست دو مملکت بردوستی و اتحاد و اشتراك منافع و مصالح نهاده شده است» شرح سفر خود را از برلن به بغداد، چنین حکایت می کند:

«مسافرت من از برلن به بغداد در بهار سال ۱۹۱۵ میلادی، چند ماهی پس از آغاز جنگ اول جهانی بود. حالا کاری با آن نداریم که هر چند بقصد مبارزه با دشمنان ایران و عثمانی، یعنی روس و انگلیس و بانیت خدمتگزاری به دشمنان روس و انگلیس که عثمانی هم با آنها متحد و متفق بود و شانه بشانه می جنگید براه افتاده بودم، ولی در ورود به استانبول دچار پلیس عثمانی گردیدم و پس از استنطاقهای دور و دراز (که مثلاً اگر مسلمانی پس چرا کلاه فرنگی به سرداری و اگر واقعا ایرانی هستید، چرا ترکی حرف نیزی) در يك مهمانخانه یونانی که گویا در واقع زندان نظمی بود، توقیف شدم و روزها احدی خبر نداشت که در کجا هستم و چه بر سرم آمده است، و یکنفر از کمیسرهای عثمانی، با تهدیدسیلی می خواست مرا به تکلم بزبان ترکی مجبور سازد، بالاخره آزاد شدم و با خط آهنی که از استانبول به حلب میرفت براه افتادم.

بعداً معلوم شد که این خط آهن هنوز تا به شهر حلب که در آن تاریخ تعلق به عثمانی داشت تماماً ساخته نشده است، و قطعه ای از راه را باید با مال و درشکه و عربانه (ارابه کوچک اسبی) پیمود. شب فرا رسید و در دهکده ای پیاده شدم و در قهوه خانه محقری وارد شدم. بنا بود شب را در آنجا گذرانده فردا صبح براه بیافتم.

در گوشه قهوه خانه خزیدم و چون ترکی نمی دانستم و هم صحبتی نداشتم يك کتاب رمان فرانسوی همراه داشتم، بخواندن آن مشغول گردیدم.

ناگهان يك جوان که چند سالی از خودم من تر بود، یعنی بیست و پنج سالی بیشتر نداشت، ذوق کنان بطرف من آمد و بزبان فرانسه گفت: پس معلوم می شود شما فرانسه می دانید... گفتم: می دانم. خوشحال شد و بزودی صحبتمان گرم شد. بخصوص که معلوم گردید، که او هم در بیروت در همان مدرسه آنطور در جبل لبنان که من در آنجا درس خوانده و فرانسه یاد گرفته بودم، درس خوانده است. گفت: من در اینجا تلگرافچی هستم و تنها هستم و هر کتابی داشته ام خوانده ام، و اگر بتوانید یکی دو کتاب به فرانسوی بمن بدهید، حاضر

بهر قیمتی که باشد بخرم. همان کتابی را که در دست داشتیم و تا نیمه خوانده بودم باو دادم و گفتم بیادگار نگاه بدارید و باز هم در چمدانم کتابهای دیگری دارم باز خواهم کرد و بشما خواهم داد.

بسیار ممنون شد و مرا دعوت کرد که از قهوه‌خانه بیرون بروم و در اطاق او که همان دفتر تلگرافخانه هم بود، مهمان او باشم و شب را در آنجا بگذرانم. نعمت غیر مترقبه بود، پذیرفتم و باطاق او رفتیم. فوراً بتدارك خوراك و مشروب مشغول گردید و گفت در حلب هم دوستان و آشنایانی دارد و مرا با آنها توصیه خواهد کرد که در حرکت من بجانب بغداد كمك لازم را برسانند.

خوردیم و آشامیدیم و گفتیم و شنیدیم و سرانجام چراغ را خاموش نموده بخواب رفتیم. دمدمه‌های صبح بود که در بیرون هیاهویی برخاست. بیدار شدیم و جوانی که ضمناً بمن گفته بود ارمنی است، برای تحقیق با همان جامه شبانه بیرون رفت و بزودی برگشت. در حالیکه آثار وحشتزدگی عمیقی در قیافه و حرکاتش مشهود بود. هینقدر بمن گفت که ژاندارمها گروهی از ارمینیان را آورده‌اند و اگر بفهمند که من هم ارمنی هستم، اسیر می‌شوم و با اضطراب و تشویش هر چه تمامتر مرا و اطاق و دارائی و اسباب خود را گذاشت و ناپدید گردید.

در آن ساعت و در آنجا، نخستین بار شاهد عینی بلاها و مصیبت‌هایی گردیدیم که در سالهای اول نخستین جنگ جهانی در عثمانی بر سر ارمنه بیچاره آمد و چنانکه لابد می‌دانید مستوجب قتل کرورها گردید.

با مشکلات بسیار و سرگذشت‌هایی که واقعاً نوشتنی است، بر کشتی چوبی کوچکی بنام «شخطور» که عربها در ساحل فرات بیول خودم برایم ساخته بودند، سوار شدیم و خود را به بغداد رساندیم (پس از ۲۲ روز مسافرت بر روی آب فرات). چنانکه شاید شنیده باشید در بغداد با كمك دوستانو از آن جمله شادروان ابراهیم پورداود و شادروان حاج اسمعیل امیرخیزی روزنامه «رستاخیز» را علم کردیم و چون انگلیسها از راه کوة العماره به بغداد نزدیک می‌شدند به کرمانشاه نقل مکان کردیم و از آنجا هم بملاحظه نزدیک شدن قشون روس (ضمناً انگلیسها هم شکست خورده بودند و نتوانسته بودند به بغداد بیایند) از نو با مئینون بسیار دیگری به بغداد آمدیم و سرانجام باز دستجمعی راه استانبول

من از جمع یاران زودتر از بغداد حرکت کردم. مسافرتم رویهمرفته شانزده ماه طول کشیده بود و با دوفتر از صاحبمنصبان سوئدی ژاندارمری ایران و یک طبیب سویی که در سلطان آباد عراق سالها ساکن بود و یک نفر ایرانی بنام حاج محمد باقر کاشانی (که سرنوشت شومی پیدا کرد) با گاری و عربانه از بغداد از راه عربستان و حلب بجانب استانبول براه افتادیم. از همان منزل اول با گروههای زیاد از ارامنه مواجه و مصادف شدیم که بصورت عجیبی که باورکردنی نیست، و ژاندارمهای مسلح و سوار ترك آنها را پیاده بجانب مرگ و هلاک میراندند.

ابتدا موجب نهایت تعجب ما گردید، ولی کم کم چنان عادت کردیم که حتی دیگر گاهی نگاه هم نمی کردیم و الحق که نگاه کردن هم نداشت. صدها زنان و مردان ارمنی را با کودکانشان بحال زاری بضرع شلاق و اسلحه پیاده و ناتوان بجلو میراندند. در میان مردها جوان دیده نمی شد، چون تمام جوانان را یا بمیدان جنگ فرستاده و یا محض احتیاط (ملحق شدن بقشون روس) بقتل رسانده بودند.

دختران ارمنی موهای خود را از ته تراشیده بودند و کاملاً کچل بودند و علت آن بود که مبدا مردان ترك و عرب بجان آنها بیافتند. مرد و زن و پیر و جوان بجای کفش یا کهنه و کاغذ و ریسمان و طناب برای خود کفشهایی درست کرده بودند که بصورت گهواره کوچکی در آمده بود. دوسه تن ژاندارم براسب سوار این گروهها را درست مانند گله گوسفند بضرع شلاق بجلو میراند. اگر کسی از آن سیران از فرط خستگی و ناتوانی و یا برای قضای حاجت بعقب میماند، برای ابد بعقب مانده بود و ناله وزاری کسانش بی ثمر بود و از اینرو فاصله به فاصله کسانی از زن و مرد ارمنی را میدیدیم که در کنار جاده افتاده اند و مرده اند یا در حال جان دادن و نزع بودند. بعدها شنیده شد که بعضی از ساکنان جوان آن صفحات در طریق اطفاء آتش شهوت حرمت دخترانی از ارامنه را که در حال نزع بوده و یا مرده بودند نگاه نداشته بوده اند.

خود ما که خط سیرمان در طول ساحل غربی فرات بود و گاهی بفرات نزدیک و گاهی دور میشدیم روزی نمی گذشت که نعلشانی را در رودخانه نمیدیدیم که

روزها راه می‌رفتیم و شبها برای استراحت خودمان و استراحت دادن اسبها سعی داشتیم در جای مناسبی منزل کرده شامی بخوریم و شب را بگذرانیم. شبی از شبها در جایی منزل کردیم که نسبتاً آباد بود و توانستیم از ساکنان آن بره‌ای بخریم و سربریم و کباب کنیم: از حبوبات عدس و برنج و نخود و لوبیا باخود همراه داشتیم، ولی چند روز بود که مزه‌گوشت نچشیده بودیم و ذوقی داشتیم که کبابی خواهیم خورد. دل و روده‌ی بره را در همان نزدیکی خالی کرده بودیم. مایع سبز رنگی بود بشکل آش مایمی. ناگهان دیدیم که جمعی از ارامنه که ژاندارمها آنها را در جوار ما منزل داده بودند، با حرص و ولع هرچه تمامتر بروی آن مایع افتاده‌اند و مشغول خوردن آن هستند. منظره‌ای بود که هرگز فراموش نشده است.

باز روز دیگری در جایی اطراق کردیم که قافله بزرگی از همین ارامنه در تحت مراقبت سوارهای پلیس عثمانی در آنجا اقامت داشتند. يك زن ارمنی با صورت و قیافه مردگان بمن نزدیک شد و بزبان فرانسه بسن گفت: «ترا بخدا این دو نگین الماس را از من بخر و در عوض قدری خوراکی بما بده که بچه‌هایم از گرسنگی دارند هلاک می‌شوند». باور بفرمائید که الماسها را نگرفتم و قدری خوراک باو دادم. خوراک خودمان هم کم‌کم ته کشیده بود و چون هنوز روزها مانده بود که به حلب برسیم دچار دست‌تنگی شده بودیم.

در همانجا پیرمردی بدو صاحب‌نصب سوئدی که لباس نظامی (ژاندارم ایرانی) در برداشتند نزدیک شد و بزبان فرانسوی گفت: «خداوندا پس این جنگ و خونریزی کی پایان خواهد رسید؟». گفت: این جنگ نیست، این «اکس-ترمی‌ناسیون» است یعنی قلع و قمع و از ریشه درآوردن و قتل‌عام. معلوم شد که در یکی از مدارس عالی استانبول معلم ریاضیات بوده است پسران جوانش را برده بودند و میگفت یقین قطعی دارم که زنده نمانده‌اند و دو دختر جوان را نشان داد که با سرهای تراشیده و طاس با دستهای خود خاک زمین را زیر و رو میکردند که شاید ریشه علف خشکی بدست آورند و سد جوع نمایند. نیم‌مردگانی بیش نبودند. یکی از صاحب‌نصبان سوئدی يك قطعه نان نسبتاً بزرگ با آن مرد داد. مرد با سرعت و شهوت و ولع مشغول خوردن و بلعیدن گردید، ولی قطعه